باسمه تعالی

درس شماره12

۲۵/۰۸/۹۳ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - آیه نبأ

**امارات معتبره(خبر واحد)**

**استدلال بر آیۀ نبأ**

بحث در تفسیر آیه نبأ بود عرض شد که در این آیه شریفه کلمه نبأ به کار رفته در مورد نبأ در کلمات مفسرین کلمات بسیاری‌شان نبأ را تفسیر کردند به خبر عن امرٍ عظیم

پرسش: ؟؟؟ عظیم است یا عن امرٍ عظیم است؟ ... پاسخ: عن امر عظیم هست در تبیان مثلاً الخبر عن امر عظیم هست در دو جای تبیان هست در ذیل همین آیه هم دارد در البحر المحیط دارد الخبر الذی یعظم وقعه، یک جای دیگر دارد النبأ لا یکون الا الخبر الذی له شأن و لفظ الخبر مطلقا. یا در البحر المدید دارد النبأ الخبر الذی له شأن و خطر. که البته بعضی از این تعبیرات آن شأن و خطر را وصف خبر قرار دادند بعضی‌هایشان وصف مخبر قرار دادند تعبیرات تبیان این هست «النبأ خبر عن امر عظیم» و تعبیرات دیگری که هست من فرصت نکردم تمام موارد را استقصاء کنیم ببینیم مثلاً اولین کس کی بوده این تعبیر را کرده و اینها همین طوری عجالتاً مواردی را دیدم این مطلب وجود دارد در لغت که مراجعه کردم لغتهای دم دستی که در این سی‌دی‌ها بود کلمه نبأ را نوعاً به معنای مطلق خبر گرفتند مثل کتاب العین، محیط، صحاح، معجم مقایس اللغة، شمس العلوم، نهایه ابن اثیر، لسان العرب و امثال اینها، اینها به معنای مطلق خبر گرفتند آن کسی که در این کتابهای معمول بین اینها فرق گذاشته مفردات راغب هست که بعد حالا عبارتش را می‌خوانم مفردات راغب یک قیدهای دیگری هم به خبر اضافه کرده آن قیدها را هم می‌خوانم عبارتش مهم است در این بحث. خب یک بحثی هست باید تتبع بشود چون خیلی مهم است چون ممکن است حالا این نکته را هم عرض بکنم ممکن است ما اگر ما نبأ را به معنای خبر مهم بگیریم مراد

این باشد خبری که به خاطر اهمیتش انسان نمی‌تواند نسبت به او عکس العمل نشان ندهد کار نداشته باشد. باید بالأخره کار داشته باشد نفیاً و اثباتاً. خب اینکه مثلاً در بعضی از بحثها هست که خبر لازم نیست انسان در موردش تحقیق کند نبأ اگر خبر مهم باشد ممکن است مراد این باشد که آن موردی که به خاطر اهمیت و خطورتش باید حتماً درباره‌اش انسان عکس العمل نشان بدهد یا تحقیق کند درستی و نادرستی‌اش را به دست بیاورد یا بالأخره به خبر عمل کند عمل نکند این طور نیست که سکوت در مقابل خبر معنی ندارد و این در اینکه این تبیّن مراد چی هست؟ دخیل هست حالا بعداً در موردش صحبت می‌کنیم. خب این یک نکته. البته در مفردات راغب اصلاً تفسیری برای اینکه نبأ می‌کند و یک توضیحی در مورد آیه نبأ می‌دهد که اصلاً کاملاً متفاوت هست با چیزی که تا حالا ما از این آیه به ذهن‌مان می‌رسید. من حالا عبارت مفردات را می‌خوانم این را ملاحظه بفرمایید ایشان می‌‌گوید «النَّبَأُ: خبر ذو فائدة عظیمة یحصل به علم أو غَلَبَة ظنّ، و لا یقال للخبر فی الأصل نَبَأٌ حتی‏ یتضمّن هذه الأشیاء الثّلاثة، و حقّ الخبر الذی یقال فیه نَبَأٌ أن یتعرّی عن الکذب، کالتّواتر، و خبر اللّه تعالی، و خبر النبیّ علیه الصلاة و السلام، و لتضمُّن النَّبَإِ معنی الخبر یقال: أَنْبَأْتُهُ بکذا کقولک: أخبرته بکذا، و لتضمّنه معنی العلم قیل: أَنْبَأْتُهُ کذا، کقولک: أعلمته کذا قال اللّه تعالی: قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِیمٌ\* أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ‏ [ص/ 67 68]، و قال: عَمَّ یَتَساءَلُونَ\* عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ‏ [النبأ/ 1- 2]، أَ لَمْ یَأْتِکُمْ نَبَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذاقُوا وَبالَ أَمْرِهِمْ‏ [التغابن/ 5]» تا آخر بعد آیات را می‌آورد «و قوله: إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا [الحجرات/ 6] فتنبیه أنه إذا کان الخبر شیئا عظیما له قدر فحقّه أن یتوقّف فیه، و إن علم و غلب صحّته علی الظّنّ حتی یعاد النّظر فیه، و یتبین فضل تبیّن» در واقع ایشان اینجا آیه را این طور معنی می‌کند چیزی هست که عقلاءً حجت است چیزی است که عقلاءً یا علم می‌آورد علم عقلائی می‌آورد یا غلبه ظنّی می‌آرود عقلاءً‌... این در واقع ردع بنای عقلاء است می‌گوید شما در اخبار مهم باید احتیاط کنید تحقیق کنید مجرد اینکه چون خبر،‌خبر مهمی هست و گوینده‌اش ... اگر گوینده‌اش اگر عالم باشد شما اشکالی ندارد به او عمل کنید ولی اگر گوینده فاسق

باشد ولو مظنون باشد و به طور متعارف در امور متعارف عقلاء عمل می‌کنند ولی در امور مهمه نباید به آن عمل بشود در واقع اشاره به یک نوع ... چون یک نکته‌ای در این آیه شریفه وجود دارد یک اشکالی وجود دارد آن این است که اگر خبر عادل، اگر افراد، عقلاء در رفتار بر طبق خبر عدالت را شرط می‌دانند چطور اینها بر طبق خبر ولید می‌خواستند رفتار کنند؟ آیا نمی‌دانستند ولید فاسق است؟ معمولاً این طوری جواب می‌دهند می‌گویند نمی‌دانستند و خدا می‌خواهد بر طبق این رفتار کند در حالی که این آیه ظاهرش توبیخ افراد است «لَوْ یُطیعُکُمْ فی کَثیرٍ مِنَ اْلأَمْرِ لَعَنِتُّمْ» و امثال اینها و اگر نمی‌دانستنتد توبیخ ندارد.

پرسش: توبیخ به لحاظ این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم هم فرموده نکنید اینها ... پاسخ: نه نکنید بالأخره چرا نکنید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم باید می‌گفت که این فاسق است دیگر

پرسش: خب اینکه نکنید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم را قبول نمی‌کرند یک توبیخ دارد پاسخ: نه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم چرا می‌گفته نکنید؟ البته چیزش هم نیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم می‌گفت نکنید این در شأن نزولش این صحبتهای نکنید و اینها مطرح نیست. ولی اصل اینکه چطور شده که افراد بر طبق این خبر ولید می‌خواستند رفتار کنند؟ طبق این معنی این هست که ولید فاسق بوده با وجود فاسق بودن این ظنّ برایشان حاصل شده بوده به صدقش ... می‌خواستند بر طبق ظنّ رفتار کنند این آیه ردع هست می‌گوید در امور مهم به مجرد ظنّ نباید اکتفاء کرد آن هم غلبة الظنّ، یک ظنّ قولی ولو ظنّش هم ظنّ قوی باشد به مجرد او نباید اعتماد کرد بلکه باید تحقیق کرد تفحص کرد و امثال اینها. این بحث جدیدی می‌شود کاملاً متفاوت می‌شود از آن بحثهایی که معمولاً در حجیّت خبر کردند. خب حالا این را بعداً

پرسش: ... پاسخ: نه ذو فائده یعنی مخبر عنه‌اش دیگر

پرسش: خود خبر ... پاسخ: نه ذو فائده عظیم مراد همین است

پرسش: در لغات دیگر معنی کردند که خبر و نبأ فرقش این است که نبأ آن چیزی هست که قبلاً علم به آن وجود ندارد اطلاع وجود ندارد نبأ می‌آید یک اطلاع جدید ایجاد می‌کند پاسخ: این کجا هست؟

پرسش: کتابش یادم نیست دیشب داشتم مطالعه می‌کردم ... پاسخ: حالا ببینید کجا هست.

پرسش: این نبأ در مفردات الان قید و قیودش الان دقیقاً چی شد؟ پاسخ: سه‌تا قید ایشان ذکر می‌کند. یکی اینکه ذو فائدة عظیمة، ذو فائدة عظیمة یعنی اینکه یک مطلب مهمی را به ما برساند، فائده، یعنی فائده خبر، یعنی مخبر عنه. «الخبر ما یفید فائدة یصح السکوت» این همان فائده است «ما یفید فائدة یصح السکوت علیها» یعنی دارای مطلب مهمی باشد یعنی مخبر عنه. مطلب دوم «یحصل به علم أو غلبة ظنّ»

پرسش: آن مطلب در فروغ اللغة باید باشد ... پاسخ: فروغ اللغة ابی هلال؟

بله ابی هلال است ابی هلال خب از قدمای ...

پرسش: «النبأ لَا یکون إلَّا للِإخبار بما لَا یعلمه المخبَر أما الخبر فیجوز أن یکون بما یعلمه و بما لَا یعلمه ... پاسخ: حالا آن یک نکته دیگر است اینکه نبأ باید علم قبلی در آن نباشد خبر ممکن است علم قبلی باشد حالا آن خیلی در این بحث ما دخالت ندارد. به هر حال این یک نکته‌ای هست که حالا باید روی این بررسی کرد که واقعاً نبأ به معنای مطلق خبر است یا خبر عظیم است؟ این یک مقداری نیاز به بررسی بیشتر دارد این را حالا فعلاً من در همین حدّ عرض می‌کنم. بحثهای بعدی یک مقداری علی المبنی بحث می‌کنیم تا این بحثش روشن بشود. خب این یک نکته بود.

نکته دیگر در مورد آن جهالة حالا باشد آن جهالة را من هنوز آن را بررسی نکردم آن را بعداً در موردش صحبت می‌کنیم.

اما اصل استدلالی که به این آیه شده در حجیّت خبر عادل هست. مرحوم شهید صدر فرمودند که از دو طریق، یعنی دوتا روش اصلی هست برای استدلال به این آیه یک روش استدلال به مفهوم وصف است. یک روش استدلال به مفهوم شرط است

پرسش: ... پاسخ: حالا آن یک بحث دیگر بود که ما مطرح می‌کردیم که آنجا مراد از فاسق در مقابل عادل نیست بلکه در مقابل صادق هست و اینکه مراد حجیّت خبر صادق است. حالا هر کدام از اینها باشد حالا آن یک نکته دیگر بود که بحثش گذشت.

آقایان به این خبر آیه شریفه استدلال کردند بعضی‌ها بر حجیّت خبر عادل. یکی از استدلالها به مفهوم وصف است گفتند اینجا گفته «إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ» فاسق را ذکر کرده معنایش این است که اگر عادل نبأ بیاورد تحقیق لازم نیست خب حالا تحقیق لازم نیست این حالا از کجا حجیّت در می‌آید آن همان بحث معروف هست که در هر دو تقریب مشترک است چه در مفهوم وصف چه در مفهوم شرط، آن این است که آیا از عدم وجوب تبیّن حجیّت خبر استفاده می‌شود یا نمی‌شود؟ آن یک بحثی هست در مورد اینکه نحوه وجوب تبیّن به چه شکلی باشد؟ که آن را مستقلاً بحث می‌کنیم.

خب این تقریب بدوی مفهوم وصف یک اشکال عامی در موردش مطرح هست این است که ما مفهوم وصف را قبول نداریم و درست نیست. شهید صدر تقریب دیگری ذکر می‌کند تقریب دوم را در واقع به عنوان یک نوع تعمیقی برای وجه اول با این بیان ایشان می‌فرمایند که اینکه این احتمال که مطلق خبر وجوب تبیّن داشته باشد به دو شکل محتمل هست یکی اینکه یک جعل دیگری، جعلی که وجوب تبیّن نبأ فاسق را بیان کرده جعل اختصاصی نبوده یک جعل عام بوده این تقریبی که دارم ذکر می‌کنم تقریب مباحث الاصول هست نه تقریب آقای هاشمی. در مباحث الاصول به این شکل تقریب شده آن این است که احتمال اینکه نبأ غیر فاسق هم وجوب تبیّن داشته باشد یا به این هست که مطلق نبأ وجوب تبیّن دارد

یعنی جعل ما تعلق گرفته به وجوب نبأ مطلق مخبر، فاسقاً کان او عادلاً این جور است یک جور دیگر این هست که نه دوتا جعل داریم یک جعل مربوط به نبأ فاسق است یک جعل مربوط به نبأ عادل است دوتا جعل مستقل اینها وجود دارد و ایشان می‌فرمایند که چون در همه موارد مفهوم شرط احتمال دوم وجود دارد همین باعث می‌شود که وصف مفهوم نداشته باشد چون احتمال دارد که یک جعل دیگری نسبت به غیر مورد وصف تعلق گرفته باشد ولی در ما نحن فیه یک خصوصیتی وجود دارد آن خصوصیت باعث می‌شود که ما بتوانیم این استدلال را تمام کنیم. چطور؟ آن این است که احتمال اول، حالا یکی یکی بیاییم بررسی کنیم آن این است که در ما نحن فیه احتمال دوم خلاف ظاهر است خلاف ظاهر که نه اصلاً محتمل نیست به چه خاطر؟ چون فرض این است که شما می‌خواهید بگویید که نبأ عادل وجوب تبیّن دارد یعنی عدالت مخبر مقتضی وجوب تبیّن هست این معنی ندارد عدالت مخبر اقتضای وجوب تبیّن داشته باشد عدالت مخبر اقتضای عدم وجوب تبیّن باید داشته باشد اما اینکه عدالت مخبر بخواهد اقتضای وجوب تبیّن داشته باشد این هیچ وجهی در موردش متصور نیست پس بنابراین وجه دوم احتمال دومی که جعل مستقلی روی عنوان نبأ عادل تعلق گرفته باشد متصور نیست و معقول نیست می‌آید احتمال اول، احتمال اول هم خلاف ظاهر قاعده احترازیت القیود است چون ببینید احتمال اول این است می‌گویید که یک جعل به عنوان عام خبر تعلق گرفته بوده متکلّم قسمتی از این جعل را برای ما بیان کرده بوده متکلّم فقط وجوب تبیّن از نبأ فاسق را بیان کرده بوده اینها می‌گویند این قاعده احترازیت قیود سازگار نیست چون حتی آن کسانی که مفهوم لقب را هم منکر هستند این مطلب را قبول دارند که در شخص الحکم این وصف دخالت دارد آن بحثی که در باب مفهوم هست انتفاء سنخ الحکم والا انتفاء شخص الحکم این مفروغ عنه هست و مسلم هست و این قاعده احترازیة‌القیود این مطلب را می‌رساند پس بنابراین این مفروغ عنه هست که حتماً جعل ما به عنوان این جعل خاص به عنوان خبر، مطلق خبر نبوده به عنوان همین خبر الفاسق بوده بعد شهید صدر می‌فرمایند به تعبیری که ما عرض می‌کنیم آن این است که یک قانون داریم

اصالة التطابق بین عالم ثبوت و عالم اثبات بین مقام ثبوت و مقام اثبات اصل این هست که اینها تطابق داشته باشند وقتی عالم ثبوت که عالم جعل است جعل در او تعلق گرفته به مطلق مخبر باید اینجا هم جعل تعلق بگیرد به مطلق مخبر. خب این مجموع فرمایش ایشان است بعد ایشان این را شروع می‌کند جواب دادن این وجه را جواب می‌دهند به جهت دیگری که آن را حالا، آن جوابشان این هست که خب

پرسش: ما اصلاً بحثش را خوب نفهیمیدیم دو جعل و یک جعل آنها را خیلی خوب متوجه نشدیم ... پاسخ: بحث ایشان این هست که مفهوم وصف یعنی چی؟ مفهوم وصف یعنی اینکه خبر عادل وجوب تبیّن ندارد اگر این نگویید مفهوم نداشته باشد یعنی چی؟ مفهوم نداشتنش به این هست که خبر عادل هم وجوب تبیّن دارد وجوب تبیّن داشتن خبر عادل به دو شکل تصویر می‌شود یکی اینکه اصلاً یک جعل واحد بیشتر در کار نبوده «وجوب تبیّن خبر» در مقام ثبوت یک جعل بوده هر چند عبارت ما تنها قسمتی از این جعل را تبیین کرده که وجوب تبیّن از خبر فاسق است. ولی این خصوصیت در عالم ثبوت نبوده در عالم اثبات فقط این خصوصیت اخذ شده خب شهید صدر می‌فرمایند که این مخالف احترازیت قیود هست مخالف اصالة‌التطابق بین مقام ثبوت و اثبات هست این مردود است اما نیست احتمال که یک جعل دیگری غیر از این جعل متعلق به خبر فاسق خبر عادل را هم واجب التبین کرده باشد این احتمال لازمه‌اش این هست که خبر عادل در اقتضای وجوب تبیّن باشد در حالی که عدالت مخبر نمی‌‌تواند مقتضی وجوب تبیّن باشد این تقریبی هست که

پرسش: ... پاسخ: خب عدالت باعث می‌شود که خبر قوت پیدا کند

پرسش: ... پاسخ: نه آن بحث فرق بکند و اینها یک بحث دیگر است ایشان تقریبش فرق

پرسش: به عبارتی در فسق یک اقتضای برای چیز هست ... پاسخ: در فسق اقتضاء هست ولی در عدالت که اقتضای وجوب عدالت مخبر که اقتضای وجوب

تبیّن نیست این تقریب ایشان است حالا بعد ایشان این را پاسخ می‌دهند که حالا پاسخش را بعداً در موردش صحبت می‌‌کنیم خب اینجا یک نکته دیگری در کلمات آقایان دیگر در مورد اینها هست معمولاً یک کلامی مرحوم آقای بروجردی دارند مرحوم آقای خوئی دارند حاج آقا هم مکرر به آن اشاره می‌‌کنند آن این است که وصف مفهوم دارد ولی مفهومش سالبه جزئیه است نه سالبه کلیه بنابراین از این مطلب اینکه خبر فاسق حجت نیست استفاده می‌شود که این طور نیست که همه اخبار حجت نباشد بلکه بعضی از اخبار لااقل حجت است حالا آن خبری که حجت هست چه شکلی است؟ آیا آن خبر خبری هست که مثلاً باید دوتا عادل باشد؟ یا خبری که ... احتمالات مختلف ممکن است بر طبق آن خبر حجت باشد مثلاً خبر در مستحبات ممکن است حجت باشد خبر عادلی که در مستحبات باشد مثلاً حجت باشد خبری که ظنّ به قول، به تعبیر شهید صدر ظنّ بر خلاف در آن حاصل نشده باشد یا ظنّ به وفاقش حاصل شده باشد این فوقش این است که از این دلیل استفاده می‌شود که این طور نیست که مطلق خبر حجت نباشد فی الجمله خبر غیر فاسق حجتی ما داریم اما اینکه بخواهیم به طور کلی به عنوان یک قانون استفاده کنیم این به درد نمی‌‌خورد.

پرسش: حاج آقا اگر نکته‌ای برای عدم لغویت قید نباشد پاسخ: حالا آن هم بعد صحبت می‌کنیم اجازه بدهید

پرسش: این حرفها با بحث انتفاء صنف ... پاسخ: صبر کنید اجازه بدهید خواهش یک مقدار صحبت نکنید من بحثها را به یک جایی برسانیم.

ببینید می‌خواهم بگویم که آیا تقریبی که شهید صدر مطرح می‌‌کنند که مفهوم انتفاء سنخ الحکم هست و وصف این مفهوم را ندارد و آن چه در وصف هست انتفاء شخص الحکم است و این انتفاء شخص الحکم همان قاعده احترازیت قیود هست آیا این کلام با کلام آقای بروجردی یا آقای خوئی و اینها یکی است؟ نه اینها یکی نیست. یک توضیح بدهم مرحوم آقای خوئی و مرحوم آقای بروجردی اینها اینکه می‌گویند وصف مفهوم دارد به نحو سالبه جزئیه مفهوم حتی نسبت به سنخ الحکم

قائلند. یعنی می‌گویند که این طور نیست که مطلق خبر وجوب تبیّن داشته باشد چه به این جعل چه به جعل دیگر، یعنی وجوب تبیّن داشتن مطلق خبر به جعل دیگر را هم خلاف ظاهر می‌دانند به طور کلی وقتی گفتند «أکرم العالم» می‌گویند «أکرم العالم» اگر وجوب اکرام مال مطلق انسان بود «أکرم العالم» تعبیر نمی‌کردند. چه وجوب اکرام مطلق انسان به همین جعل مربوط به «أکرم العالم» باشد یا به جعل دیگر باشد. می‌گویند این طور نیست که وجوب،‌طبیعی وجوب، رفته باشد روی مطلق انسان،‌این کلام، غیر از کلام مرحوم شهید صدر هست که حالا در موردش می‌خواهیم صحبت کنیم ... حرف آقای بروجردی یا امثال اینها

حالا کأنّ شهید صدر مفهوم ولو به نحو سالبه جزئیه را هم قبول ندارد بله در خصوص آیه نبأ ممکن ما به تقریب بخواهیم استفاده کنیم همان تقریب اینکه آن سه وجهی که گفته شده بود و همین دو احتمال که گفته بود و ردّ کرده بود و اینها حالا بعد در جواب شهید صدر عرض می‌کنم. جواب شهید صدر یکی این است که لازمه این حرف شما مفهوم سالبه جزئیه است مفهوم کلی استفاده نمی‌شود آن هم در خصوص آیه نبأ ایشان می‌خواهد این پاسخ را بدهد والا به طور کلی مفهوم‌دار بودن به نحو سالبه جزئیه را در وصف هم منکر هست ایشان. خب حالا اولاً یک بررسی بکنیم ببینیم که به اجمال عرض بکنم این دوتا مبنایی که وجود دارد این دوتا مبنی درست هست یا درست نیست؟ خب اولاً یک نکته‌ای عرض کنم شهید صدر قاعده‌ای را به نام احترازیت القیود مطرح می‌‌کند و می‌گوید این احترازیت القیود از این استفاده می‌شود که شخص الحکم این وصف دخالت دارد در شخص الحکم کأنّ یک قاعده‌ای هست در کلمات قوم به نام احترازیت القیود وارد شده و مفادش دخالت قید در شخص الحکم است آن چیزی که اگر شما مراجعه کنید به کتابهای فقهاء و اصولیین خیلی جاها این مطلب را دارند می‌گویند «الاصل فی القیود أن تکون احترازیاً» این عبارت مکرر در کلمات علماء وارد شده به خصوص علمای متأخر یعنی از مرحوم وحید بهبهانی به بعد این تعبیر در کلماتشان خیلی زیاد به کار رفته «الاصل فی القیود أن تکون احترازیاً» این زیاد

وارد شده ولی آن مطلبی که آنها مطرح می‌‌کنند اصلاً به این بحثهای ما هیچ ارتباطی ندارد و همان هم جزء مسلمات نیست همان هم اختلافی هست یک نوع إن قلت و قلت‌هایی در مورد اینکه چنین مطلبی درست است یا درست نیست؟ وجود دارد آن این است اینها می‌گویند «الاصل فی القیود أن تکون احترازیاً لا توضیحیاً» می‌گویند اگر یک قیدی وارد شد اجمال دارد دو معنی می‌شود بر این قید کرد و ما نمی‌دانیم ... یا دو معنی بر این قید می‌شود یا شرایطش طوری هست که ما نمی‌‌دانیم این احترازی هست یا توضیحی هست؟ اصل این است که احترازی باشد. گاهی اوقات مفهوم قید مجمل است یعنی اصل این است که ما معنایی برای قید بکنیم که احترازی بودن در بیاید توضیح در نیاید این کأنّ این قاعده رفع اجمال می‌کند از دلیل یک طور دیگر این هست که نه اگر واقعیت خارجی برای ما مشکوک باشد «الذنوب التی تغیر النعم» ما نمی‌‌دانیم آیا مطلق ذنوب تغییر نعم می‌دهد یا بعضی از اقسام ذنوب تغییر نعم می‌دهد؟ اینها می‌گویند اصل این است که کأنّ ما بگوییم مراد مطلق ذنوب نیست بعضی از ذنوب است که می‌گوییم «الذنوب التی تغیر النعم» و امثال اینها. مطلق نیست. حالا هر یک از اینها را مطرح بکنیم این اصلاً به بحث مفهوم بالمرّه ارتباط ندارد بحث سر این هست که یک وصفی که می‌آوریم این وصف آیا بعضی از افراد موصوف را از تحت این موضوع خارج می‌کند یا نمی‌کند؟ به حکم اصلاً کار نداریم حکم هر چی می‌خواهد باشد به حکم کار نداریم. ما گفتیم مثلاً خداوند سبحان، الحمد لله رب العالمین، الرحمن الرحیم، وصف الله است ولی وصفی است که توضیح الله است و باعث نمی‌شود که الله را قید بزند بعضی افراد کأنّ دو جور الله نداریم الله‌ای که رحمان و رحیم باشد الله‌ای که رحمان و رحیم نباشد این طور که نیست بحث سر این است که آیا این قید که می‌آید بعضی از افراد را از تحت موضوع خارج می‌کند؟ به طوری که وصف و موصوف با همدیگر از موصوف تنهایی دایره شمولش کمتر است؟ آیا این طوری است؟ یا نه ممکن است دایره شمول را تغییر ندهد فقط توضیح بدهد آن موصوف را. تضییق دایره شمول موصوف می‌کند یا نمی‌کند؟ اصلاً به حکم کار نداریم اصلاً حکم را کار نداشته باشید. اینکه آیا حکم

در غیر این مورد وصف هست نیست به اینها کار ندارد بحث سر این است که آیا با آوردن وصف تضیقی در دایره موصوف ایجاد می‌شود یا نمی‌شود؟ قاعده احترازیت قیود یعنی این، یعنی اصل در قیود این است که احترازی باشد و این هم ناشی از ؟؟؟ یا قاعده دیگری هست آن این است که می‌گویند «التأسیس خیر من التأکید» کأنّ وصف توضیحی از مقوله تأکید است و وصف احترازی از مقوله تأسیس است چون بعضی‌ها در ذیل همین احترازیت القیود «التأسیس خیر من التأکید» را هم آوردند که خب حالا اینجا در هر دو جهتش إن قلت هست هم در این جهتی که آیا واقعاً اصل در قیود احترازیت است؟ قید توضیحی خلاف قاعده است؟ مرحوم صاحب هدایة‌المسترشدین در بحث مفهوم وصف همین را متعرض شده می‌گوید نه این قاعده درست نیست آن هم که علماء گفتند آن در مقام تحدید حدود است تعریفات است می‌گوید در تعریفات قیود توضیحی نباید بیاید قانون علماء در باب قیدهایی که در مقام تعریف آورده می‌شود این هست که قیدها احترازی باشد قیود توضیحی در مقام تعریف آوردن خلاف قاعده است این می‌گوید قانون عام نیست قانون مربوط به این باب هست و بحث اینکه می‌گویند این احترازی هست و توضیحی و امثال اینها به باب تعاریف و تحدیدات مربوط است

پرسش: ... پاسخ: حالا منطق نه. تعریفات فقهی هم که می‌کنند.

پرسش: یعنی یک امر منطقی است پاسخ: یک امر منطقی است و این تعریفاتی که دارند به آن چیزها کاری ندارد یعنی اصطلاح علماء در مقام بیان تعریفات. و حاج آقا اینجا این قانون را انکار دارد می‌فرمایند که این قانون درست نیست به دلیل اینکه آیا واقعاً همه اشخاص می‌خواهند حرف جدید نزنند همان «التأسیس خیر من التأکید» را هم می‌‌گفتند، می‌گفتند این همه جملات توضیحی ما نمی‌آوریم؟ همه مثل تهذیب المنطق تفتازانی صحبت می‌کنیم که یک کلمه کم و زیاد نباشد؟ اینها خلاف عرف متعارف هست امثال اینها. یعنی یک چنین قانون عقلائی نداریم. حاج آقا هم انکار شاید نکنند که در بحث تعریفات قانون و اصطلاحی

داشته باشند که قیود احترازی بیاورند یا نیاورد آن یک بحث دیگر است این یک نکته، نکته دوم اصلاً آن قانون «التأسیس خیر من التأکید» هم اصلاً این هم از مصادیق آن هم باشد خیلی روشن نیست چون توضیح تأکید نیست توضیح خودش یک نوع تأسیس است این طور نیست اگر هم به فرض بپذیریم که «التأسیس خیر من التأکید» این لازمه‌اش این نیست که قیود احترازی بگیریم. این هم یک نکته دیگر است ولی این بحث احترازیت القیود اصلاً هیچ ارتباطی به این کلام ندارد حالا منهای اینکه قوم چی می‌گویند اینکه آیا این خودش یک قانون درستی هست؟ این قانونی که شهید صدر می‌گویند این را إن‌شاء الله فردا در موردش صحبت می‌کنیم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»